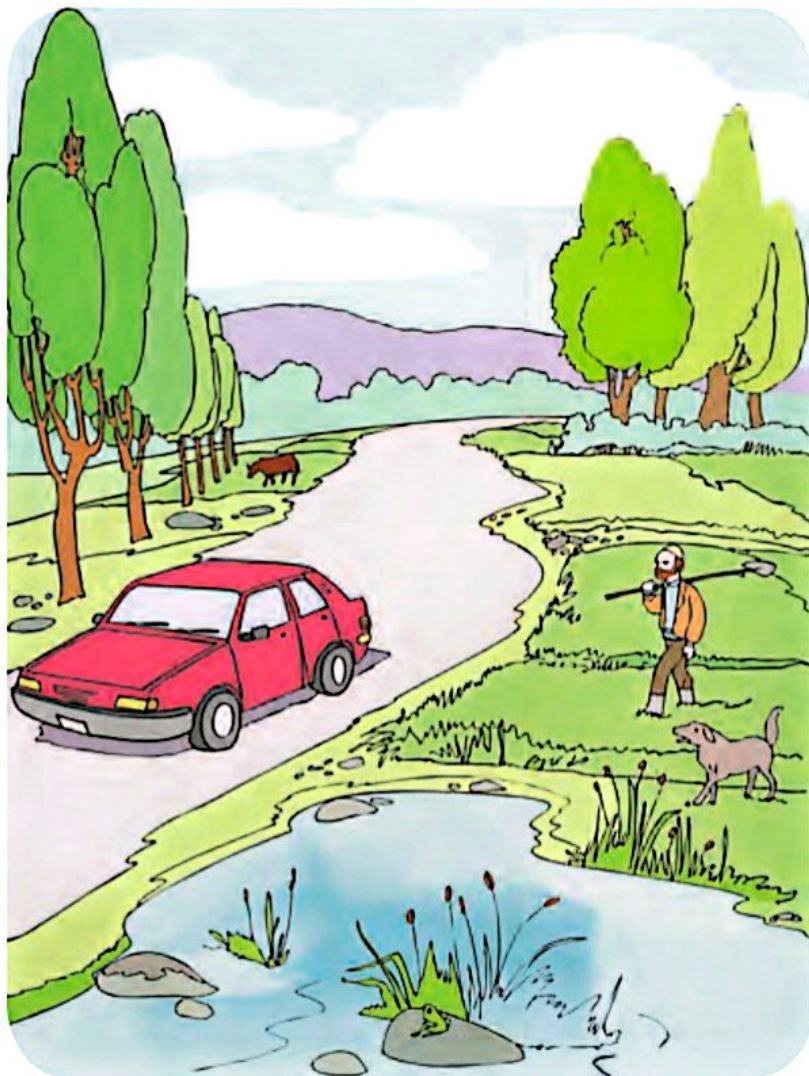


## سفر دلپذیر

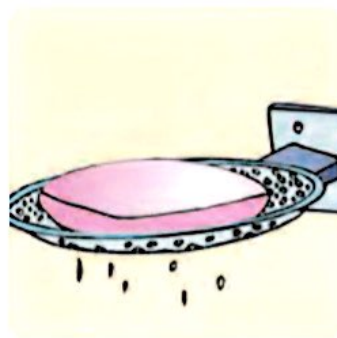
زنگ آخر بود. خانم آموزگار پرسید: «کدام یک از شما تابستان گذشته به مسافرت رفته‌اید؟» آذر دست بلند کرد و گفت: «اجازه؟  
تابستان گذشته با پدر، مادر و برادرم به مازندران رفتیم. از دیدن جنگل‌ها، چشمه‌ها، کوه‌ها و شالیزارها لذت بردیم. آن جا هوای خوب و دلپذیری داشت.»



برادرم گفت:

«کاش می‌توانستم هرچه را که می‌بینم، بنویسم.»  
مادرم گفت: «وقتی به مدرسه بروی، نوشتن را یاد می‌گیری اما تا آن زمان، هرچه را دیده‌ای، نقاشی کن.»

ذ



### به دوستانت بگو



- در مسافرت از دیدن چه چیزهایی لذت می‌بردی؟
- دریا چه چیزهایی را به یادت می‌آورد؟

### گوش کن و بگو



- چه جانورانی در دریا زندگی می‌کنند؟
- آذربایجان چه کسانی به مازندران رفته بود؟

### بازی



- آموزگار ابتدا وسیله‌ای را پنهان کند. سپس یکی از بچه‌ها چیزی را که آموزگار پنهان کرده است، پیدا کند و نام آن را بر روی تخته بنویسد (پیدا کردن با زدن ضربه به میز و زیاد شدن ضربه در صورت نزدیک شدن به آن چیز باشد).

### بگرد و پیدا کن



- کلمه‌هایی را که نشانه‌ی «ذ» دارند.
- کلمه‌هایی را که نشانه‌ی «ص» دارند.

### کتاب خوانی



- داستان یکی از کتاب‌های خوبی را که تا به حال شنیده‌ای برای دوستانت بگو.



با هم بخوانیم



## دریا

آرام و شادابی  
پهنادر و آبی  
من در خیال خود  
سوی تو می آیم

بسیار زیبایی  
به به، تو دریایی  
با قایقی زیبا  
سوی تو ای دریا

جعفر ابراهیمی (شاهد)

